

## بیان اندیشه‌های اجتماعی در سروده‌های هوشنگ ابتهاج

دکتر سعید روزبهانی استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد سبزوار، سبزوار

Roobahani@aus.ac.ir

دکتر ماندانا علیمی استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد سبزوار

Mandana\_alimi@yahoo.com

زهرا قلعه نوی کارشناس ارشد رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد سبزوار

mehr.ssn@gmail.com

### چکیده

ادبیات همواره جولان‌گاه مناسبی برای بیان اندیشه‌ها، احساسات و عواطف شاعران و نویسندگان بوده و هست. برخی ازین اندیشه‌ها برآمده از حوادث و رویدادهایی است که پیرامون زندگی آن‌ها رخ داده است. بی‌گمان ارزش‌های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و غیره، تأثیری مستقیم در نوع نگرش و عاطفه‌ی شاعر یا نویسنده دارد. در ایران، انقلاب مشروطه و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در کنار تحولاتی که در سطح جامعه پدید آورد، در عرصه‌ی ادبیات نیز بی‌تأثیر نبود و با طرح مضامین اجتماعی، موجب تحول و تغییر سبک ادبیات شد. رخدادهای دوره‌ی حکومت پهلوی، گرایش به رمانتیک جامعه‌گرا و در نتیجه تغییر سبک را در اشعار و برخی آثار گسترده‌تر کرد. در این دوره شاعران و نویسندگان بیش از پیش به بیان اندیشه‌های اجتماعی خویش پرداختند. هوشنگ ابتهاج از جمله شاعران روشنفکری است که حوادث اجتماعی و سیاسی سبب گردید تا به اجتماع و مردم روی آورد. این اندیشه‌ها را می‌توان در قالب مفاهیمی چون نابرابری اجتماعی، تضاد طبقاتی، یاد کرد خفقان موجود در جامعه، ستایش آزادی، مبارزه با استبداد، صلح، اروتیسم، سمبول‌های اجتماعی و غیره خلاصه کرد. در این مقاله، سعی شده به بیان اندیشه‌های اجتماعی شاعر موردنظر پرداخته شود.

واژگان کلیدی: اجتماعیات، جامعه‌شناسی، سمبولیسم، ابتهاج، شعر.

### درآمد

اجتماعیات و اندیشه‌های اجتماعی و اعتماد به نظریه‌ی تکامل اجتماعی و تمایلات انسان‌دوستانه از دیرگاه مورد توجه شاعران ایران بوده است. موضوع اصلی اشعار این شاعران، طرح نیازها و محرومیت‌های توده‌ی مردم و دفاع از حقوق محرومان و رنجبران و مسایل اجتماعی موجود در جامعه می‌باشد.

اندیشه‌های اجتماعی در ادبیات ایران، به‌ویژه ادبیات معاصر و خاصه، شعر، بازتاب گسترده‌ای داشته و دارد. شاعری که مفاهیم اجتماعی را در شعر خود بیان می‌کند، هدفش بالا بردن ادراک و بینش هنری و اجتماعی است. او می‌خواهد شعرش پیام انسانی داشته و مردم را با حوادث و رویدادهای زمان خویش آشنا کند. روح شاعران شعر اجتماعی با احساس مسئولیت‌های اجتماعی سرشته شده و شاعر با مردم و در میان مردم زندگی می‌کند.

گفتنی است بدون شک بخشی از محرک اصلی تغییر سبک در هر دوره‌ای، وقایع سیاسی - اجتماعی می‌باشد. در ایران، انقلاب مشروطه در کنار تحولاتی که در سطح جامعه پدید آورد، در عرصه‌ی ادبیات نیز بی‌تأثیر نبود و با طرح مضامین اجتماعی، موجب تحول و تغییر سبک ادبا شد. رخدادهای حکومت پهلوی، گرایش به رمانتیک جامعه‌گرا و در نتیجه تغییر سبک را در اشعار و برخی آثار گسترده‌تر کرد. رمانتیسم در واقع مکتبی ادبی است که به برتری احساس و تخیل بر استدلال و تعقل تأکید دارد. این مکتب دارای دو شاخه‌ی فردی و احساسی (پرداختن به عوالم شخصی) و اجتماعی (انعکاس وقایع جامعه و تلاش برای تغییر اجتماع) است.

تحولاتی که با انقلاب مشروطه پیدا شد، باعث گردید تا شاعران لزوم تغییر در محتوای شعر را احساس کنند. در واقع با این تغییرات نوع نگاه شاعران به زندگی تغییر پیدا کرد. مفاهیمی جدید پیدا شد که دیگر قالب‌های شعر سنتی، ظرفیت پذیرش این نوع مفاهیم را نداشتند، اما شعر سنتی با آن شاعران قوی و نخبه‌اش به این راحتی تسلیم تغییرات نمی‌شد؛ به بیانی دیگر سیطره‌ی شعر سنتی به نحوی بود که شاعران توان تغییر در آن را نداشتند.

در این دوره، می‌توان شاعران را به سه گروه تقسیم کرد:

۱) عده‌ای از شاعران که هنوز به قالب‌ها، موسیقی و زبان شعر کلاسیک علاقمند بودند، اما می‌خواستند در محتوای ادبیات تغییر به وجود آورند. همانند محمدتقی بهجت تبریزی معروف به شهریار.

۲) برخی از شاعران، شعر رمانتیک می‌سرودند. این افراد می‌خواستند شعر را در خدمت عواطف خود درآوردند. از نمایندگان این شاخه می‌توان به میرزاده‌ی عشقی، نصرت رحمانی، نادر نادرپور، امیرهوشنگ ابتهاج و غیره اشاره کرد.

۳) برخی از شاعران بر آن بودند تا مسائل اجتماعی را بیان کنند. مانند احمد شاملو.

وجه مشخصه‌ی این شعر، عمیقاً اجتماعی بودن آن است که از ژرفای جامعه نشأت می‌گیرد و با آگاهی از رسالت هنر به تصویر زندگی و مناسبات اجتماعی می‌پردازد (رک: ترابی، ۱۳۷۶: ۱۶۱ به بعد). اگر شاعران تا این زمان به بیان احساسات شخصی خود می‌پرداختند، از این دوره به بعد به بیان مسائل اجتماعی و یافتن راه حل برای آن‌ها می‌پردازند. رحمانی، نادرپور و ابتهاج نیز در دوره‌ی دوم شاعری خود، به سرایش شعر اجتماعی پرداختند. این عده از شاعران تحت تأثیر نهضت سمبولیسم فرانسه قرار گرفته بودند. شعری که با نماد و رمز، حرفش را می‌زد. دلیل این امر دو چیز بود: ۱) به دلیل حاکمیت جوّ خفتان، تهدید و سانسور نمی‌توانسته‌اند به تعهد اجتماعی خود عمل کنند، ناچار می‌بایست به زبان و بیانی غیرمستقیم و تأویل بردار، یعنی زبان رمز و اشاره و سمبول رو می‌آوردند تا در عین پرداختن به مسائل اجتماعی از لطمات آن در امان بمانند. ۲) شاعران این عهد نیک می‌دانستند که بیان مستقیم و خام مسائل اجتماعی و سیاسی، سروده‌های آنان را از ادبیت و شعریت دور خواهد کرد. پس به دنبال شیوه‌ای بودند تا در عین جامعه‌گرایی از غنای شعرشان کاسته نشود و این شیوه، همان بیان سمبولیک بود (پارسانسب، ۱۳۸۷: ۲۳۰ به بعد).

یکی از دلایل اصلی که باعث شد شاعران به نوع شعر اجتماعی رو بیاورند، کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ هـ ش بود. در این موقع یک نوع فضای خفقان سیاسی به وجود آورد که باعث شد شاعران این دوره، این زبان رمزگونه را برای بیان اعتراضشان برگزینند. در این نوع شعر مفاهیمی که در قدیم به مقدار زیاد به کار می‌رفت، دیگر در این نوع شعر کاربرد کمی داشت. مفهومی مثل "عشق" کم‌تر استفاده می‌شد. مهم‌ترین دلیل آن این است که شاعران از خواسته‌های شخصی خود درگذشتند و به خواسته‌های اجتماع توجه نشان دادند. به بیانی دیگر، شاعر نوپرداز آگاه و بیدار دل، اگرچه به عنوان یک انسان حساس، به عشق باور دارد، ولی رسالت او مهم‌تر و بزرگ‌تر از آن است که در محدوده‌ی خواهش‌های تن اسیر بماند (رک: ترابی، ۱۳۷۶: ۱۶۳-۱۶۴).

یکی از شاعران معاصر که اجتماعیات و اندیشه‌های اجتماعی در اشعارش انعکاس یافته است، هوشنگ ابتهاج است. وی، از روشنفکران سرخورده‌ی پس از بیست و هشتم مرداد سی و دو بود که حوادث سیاسی-اجتماعی (به‌ویژه کودتای دهه‌ی ۳۰) باعث شد به اجتماع و مردم روی آورد. لازم به ذکر است در اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم، نوعی نیاز معنوی، فردی و اجتماعی دست به دست هم دادند و مکتب رمانتیسم را به وجود آوردند. اساس این نهضت ادبی، بر تخیل فردی و خلاقیت براساس تخیل بود و در واقع عکس‌العملی بود در برابر مکتب کلاسیسم که با زبانی کلیشه‌ای می‌خواست اخلاقی محدود را تعلیم دهد. در نتیجه از این زمان به بعد است که ابتهاج بیان و عواطف و احساسات انسانی را مهم‌تر از عواطف فردی و شخصی می‌داند.

### پیشینه‌ی تحقیق

در این زمینه، مقالات و کتاب‌هایی تالیف شده است. سیدعلی محمد سجّادی در مقاله‌ی خود با نام «اجتماعیات در ادبیات در آثار منشور فارسی قرن ششم» به این مهم پرداخته است. حسنی کندسر نیز در اثرش به نام «اجتماعیات در ادب فارسی با نگاهی به سیر اندیشه و اعتقادات و اخلاقیات در ادب فارسی قرن ششم»، اشاراتی به اجتماعیات در ادب فارسی کرده‌اند. فاطمه کولیوند در پایان‌نامه‌ی خود با عنوان «نقد و بررسی جامعه‌شناسانه‌ی سروده‌های امیر هوشنگ ابتهاج» موضوعاتی در مورد اجتماعیات در شعر هوشنگ ابتهاج آورده‌است. رسول نیا و آقاجانی هم در مقاله‌ای با عنوان «واکاوی رمانتیسیم جامعه‌گرا در اشعار امیر هوشنگ ابتهاج و محمد الفیتوری»، به ویژگی‌های رمانتیسیم جامعه‌گرا در این دو شاعر پرداخته‌اند.

### آشنایی با زندگی، اندیشه و شعر هوشنگ ابتهاج

امیر هوشنگ ابتهاج معروف به «هالف. سایه» و متخلص به سایه در ۶ اسفند ۱۳۰۶ در رشت متولد شد. ابتهاج در جوانی دلباخته‌ی دختری ارمنی به نام گالیا شد که در رشت ساکن بود و این عشق دوران جوانی دست مایه‌ی اشعار عاشقانه‌ای شد که در آن ایام سروده است. وی تحصیلات ابتدایی را در ایران‌شهر سپری کرد و سپس به تهران آمد و دوره‌ی دبیرستان را در تهران گذراند. سایه در سال ۱۳۲۵ مجموعه‌ی نخستین نغمه‌ها را، که شامل اشعاری به شیوه‌ی کهن است، منتشر کرد. در این دوره هنوز با نیما یوشیج آشنا نشده بود. «سراب»، نخستین مجموعه‌ی او به اسلوب جدید است، اما قالب همان چهارپاره‌است با مضمونی از نوع تغزل و بیان احساسات و عواطف فردی؛ عواطفی واقعی و طبیعی. مجموعه‌ی «سیاه مشق»، با آن که پس از سراب منتشر شد، شعرهای سال‌های ۲۵ تا ۲۹ شاعر را دربرمی‌گیرد. در این مجموعه، سایه تعدادی از غزل‌های خود را چاپ کرد و توانایی خویش را در سرودن غزل نشان داد تا آن‌جا که می‌توان گفت تعدادی از غزل‌های او از بهترین غزل‌های این دوران به شمار می‌رود. وی در مجموعه‌های بعدی، اشعار عاشقانه را رها کرد و با مردم همگام شد. مجموعه‌ی شبگیر پاسخ‌گوی این اندیشه‌ی تازه‌ی اوست که در این رابطه اشعار اجتماعی باارزشی پدید می‌آورد. مجموعه‌ی چند برگ از یلدا راه روشن و تازه‌ای در شعر معاصر گشود.

اشعار ابتهاج با تخلص «سایه» سروده شده و از بدو شروع به شاعری مورد توجه اهل ادب قرار گرفت و در مطبوعات کشور چاپ شد. از جمله غزل‌هایی که از وی منتشر شد عبارتند از: دوزخ روح، شبیخون، خونبها، گریه‌ی لیلی، چشمی کنار پنجره انتظار، نقش دیگر. بعضی غزل‌های او که حالت غزلیات مولوی را به خاطر می‌آورد، مانند: زندان شب یلدا، بیت الغزل، همیشه در میان، یا برخی غزل‌های او به آواز خوانده شده است.

سایه صرفنظر از توجهی که به سخن استادان شعر فارسی دارد و آثار آنان را در نوع خود به حد کمال می‌داند، به کار سایر شعرای معاصر نیز معتقد است، ولی این اعتقاد از آن جاست که می‌گوید هر پدیده‌ای که در مسیر کمال باشد جالب است و چون هیچ اثری کامل نیست و مطلق وجود ندارد، آنچه در مسیر تکامل گام بردارد قابل توجه است. به عقیده سایه شعر امروز ناگزیر باید مبین احوال زمان و احساسات شاعر که تأثیر پذیر از پدیده‌های اجتماعی اوست، باشد و تردید نیست بیان این احساسات و مفاهیم اگر در قالب اشعار گذشته ممکن باشد لااقل با همان ترکیبات و اشارات و واژه‌های مستعمل مقدور نیست. در شعر سایه دو جنبه کاملاً متفاوت به چشم می‌خورد، نیمی از سروده‌های وی را غزلیاتی که از احساساتی کاملاً شاعرانه سرشار است، تشکیل می‌دهد و نیمی دیگر مجموعه‌ی اشعاری است که به اصطلاح امروز در قالب نوین موزون ولی غیر مقفی سروده شده است. در حقیقت آثاری از ابتهاج که مبین احساسات درونی وی از تأثرات است مشخص و مربوط به پرواز اندیشه شاعرانه‌ی او است، در غزل‌ها و دوبیتی‌های وی همه جا متجلی است، ولی تأثراتی که از زندگی مردم و وضع اجتماعی وی سخن می‌گوید بیشتر در فرم جدید شعر امروز خود نمایی می‌کند. غلام‌حسین یوسفی معتقد است: در غزل فارسی معاصر،

شعرهای سایه (هوشنگ ابتهاج) در شمار آثار خوب و خواندنی است. مضامین گیرا و دلکش، تشبیهات و استعارات و صور خیال بدیع، زبان روان و موزون و خوش ترکیب و هم آهنگ با غزل از ویژگی‌های شعر اوست و نیز رنگ اجتماعی ظریف آن یادآور شیوه دلپذیر حافظ است. وی در زمینه نو سرایی نیز طبع آزمایی کرده است. آنچه از این قبیل سروده درون مایع و محتوای آن‌ها تازه ابتکار آمیز است و چون فصاحت زبان و قوت بیان سایه با آن همگام شده، ترکیب این دو کیفیت با هم نتیجه‌ای مطلوب به بار آورده است. نظیر: گریه‌ی سیب، زمین و امثال آن (رک: محمدی، ۱۳۷۹: ۲/ ۵۶۲-۵۶۴).

به باور اقبالی و رسول‌زاده، شعر ابتهاج آینه‌ای را می‌ماند که شاید تا نسل‌ها بعد بشود خود را درقاب کلماتش دید. شعر وی دارای ابعاد و گستردگی بسیار است. ابتهاج از شعر به اشکال گوناگون استفاده می‌کند. چنانکه زمانی شعر او دارای پیچیدگی‌های زبانی و هنری است و زمانی دیگر برای بیان افکارش از شعر استفاده می‌کند. گاهی شعر برای وی نقش یک رسانه را دارد که آگاهی می‌دهد و گاهی تصویر و تصاویر ذهن خلاق و بسیط اوست. به یک معنا امیر هوشنگ ابتهاج یا همان ه. سایه با شعر زندگی کرده. شعر هم هنر اوست و هم ابزار اوبه عنوان یک روشنفکر که در اجتماع اثرگذاری می‌کند. با این وصف وی شعر را از زوایای متعدد می‌بیند و از هر زاویه هم با آن یک نوع برخورد می‌کند. گاه دقت او در خدمت ترانه است، ترانه‌هایی که به حافظه‌ی تاریخی مردم گره خورده‌اند مثل "نوای پری کجایی" و گاه ذوق‌اش حسرت جوانی و حکمت پیری را متصور می‌شود و گاه شعرش اندرز است و آگاهی. در واقع شعر ابتهاج منشوری است از هر زاویه که درنور قرار می‌گیرد به یک رنگ در می‌آید و این همان ویژگی است که شعر حافظ و شور مولانا را جاودانه کرده است. از این منظر شاید عنایت وی به غزل و قصیده ارادت او به حافظ است. گرچه شور مولانا در میان اغلب غزل‌های او موج می‌زند.

شاید بتوان مدعی شد که در میان تمام قالب‌های شعر فارسی، ارادت ابتهاج به غزل بیش از سایر قالب‌هاست. چه غزل از منظر او بامفاهیم بلندی که مردم این سرزمین قرن‌ها با آن زیسته است و با آن نفس کشیده از قبیل عشق و رندی و قلندری و ملامت و مرگ آگاهی و... در آمیخته است و آنقدر این کلمه‌ی جامد نزد شاعران، شخصیتی دارد که رفتار خاص خود را می‌طلبد. هنر وی و هم‌قطارانش در مورد غزل آن است که آن‌ها غزل را از روح بی‌زمان ایرانی‌اش خالی کرده‌اند و روح زمانمند خود را بر آن دمیده‌اند و از این منظر شاید ابتهاج با اشعار نئوکلاسیک سیاسی - عرفانی‌اش تلاش می‌کند تا پیش از آنکه شاعر بودن خود را به رخ مخاطب بکشد، انسان بودن و انسان قرن بیست و یکمی بودن خود را به غزل بدمد و به دلیل ارج نهادن او به روح ایرانی غزل است که همه و همه او را می‌شناسند یا لاقلاً شعری از او شنیده‌اند و شعری از او خوانده‌اند.

ممکن است گفته شود که دلیل نفوذ اشعار وی در میان طبقات مختلف اجتماعی و دو، سه نسل گذشته و امروز توسط خوانندگان موسیقی به اشعار اوست. این جمله غلطی نیست و ادعای بی‌راهی نمی‌نماید، اما باید اضافه کرد که تسلط و مهارت و شناخت ابتهاج بر موسیقی چنان است که با اشعارش بارها به موسیقیدان‌های ایرانی به‌ویژه موسیقیدانان سرشناسی چون محمدرضا شجریان و لطفی و... جهت واقعی را نمایانده و این کار او نه از طریق زد و بند و نصیحت و نقد و غیره که تنها از طریق همان شعر صورت پذیرفته است (رک: اقبالی و رسول‌زاده، ۱۳۸۹: ۲۹-۳۵).

آثار او بدین شرح است: نخستین نغمه‌ها (۱۳۲۵هـ.ش)، سراب (۱۳۳۰هـ.ش)، سیاه مشق (۱۳۳۲هـ.ش)، شبگیر (۱۳۳۲هـ.ش)، زمین (۱۳۳۴هـ.ش)، چند برگ از یلدا (۱۳۴۴هـ.ش)، تا صبح شب یلدا (۱۳۶۰هـ.ش)، یادگار خون سرو (۱۳۶۰هـ.ش) و (تاسیان مهر ۱۳۸۵هـ.ش) (رک: ستایشگر، ۱۳۷۶: ۱۵).

#### اندیشه‌های اجتماعی در اشعار امیر هوشنگ ابتهاج

بحث گسترش اندیشه‌های اجتماعی و گرایش به جامعه و مردمان معمولی و محروم را در اندیشه و اشعار شاعران سنتی و معاصر می‌توان مورد بررسی قرار داد. پیام مردم‌گرایی و اندیشه‌ی توده‌گرایی و اعتماد به نظریه‌ی

تکامل اجتماعی و تمایلات انسان دوستانه از دیرگاه مورد توجه شاعران ایران بوده است. موضوع اصلی اشعار این شاعران، طرح نیازها و محرومیت‌های توده‌ی مردم و دفاع از حقوق محرومان و رنجبران و مسایل اجتماعی موجود در جامعه بوده و هست.

علاقه و اشتیاق این شاعران را به خواسته‌های توده‌ی مردم و جریان‌های اجتماعی با بررسی اشعار آنان می‌توان به خوبی احساس کرد و درک نمود. با وجود این‌که شعر و ادب در دوران گذشته، قبل از دوره‌ی مشروطه و عصر بیداری به گروه‌های محدود حاکم متعلق بود و ارتباط مستقیم با دربار داشت، عده‌ای از شاعران پیشین به مسایل اجتماعی و امور اجتماع توجه خاص نشان داده و این مضامین را در اشعار خود بیان نموده‌اند. بیش‌تر شاعران معاصر نیز در این مورد علاقه مندی وافر خود را به گرایش‌های اجتماعی نشان داده و موجب گردیده‌اند که ادبیاتی تحت عنوان ادبیات کارگری، شعر نو حماسی و ادبیات ملتزم به وجود آید. در این نگاه شاعران خود را جزئی از مردم دانسته و در تلاشند تا رنج‌ها، نیازها، محرومیت‌ها و... آنان را آشکار نمایند و خلأهای موجود در جامعه را به تصویر بکشند.

از میان شاعرانی که اندیشه‌های اجتماعی را در اشعارشان منعکس کرده و توده‌گرایی و گرایش به جامعه و تمایلات انسان دوستانه را در شعرشان نشان داده‌اند، می‌توان به امیر هوشنگ ابتهاج اشاره کرد که در مبحث نخست این بخش از پژوهش، به تبیین اندیشه‌های اجتماعی او خواهیم پرداخت:

#### ۱-۱. نابرابری اجتماعی

آن‌گونه که از اسناد تاریخی و مطالعات جامعه‌شناختی برمی‌آید، نابرابری همواره به عنوان یک واقعیت آزردهنده، ذهن متفکران علوم اجتماعی را به خود مشغول ساخته و آنان را برآن داشته است که با بررسی ابعاد گوناگون نابرابری، در پی یافتن راه حلی مناسب، به تبیین آن بپردازند. اگر شارون جوئل<sup>۱</sup> در ده پرسش از دیدگاه جامعه‌شناسی از زبان ولتر، فیلسوف قرن هجدهم، بیان می‌کند: «از آن‌جا که طبیعت جامعه به گونه‌ای است که نابرابری می‌آفریند، هدف حکومت باید کوشش برای برابری باشد» (ولتر نقل از جوئل، ۱۳۸۹: ۱۰۱) در همین راستا است. یکی از مضامین اشعار ابتهاج که گویای درد درونی این شاعر نیز است، توجه به نابرابری در نظام قشربندی اجتماعی و تضاد طبقاتی است. وی از فاصله‌ی طبقاتی موجود در جامعه‌ی خویش رنج می‌برد و این رنج را در اشعارش بازتاب می‌دهد تا آن‌را به رخ اجتماعی که همواره از آن ناراضی است بکشد.

مساواتی آذر در مبانی جامعه‌شناسی خود با دیدگاهی جامعه‌شناسانه به تعریف نابرابری پرداخته، می‌گوید: «نابرابری میزانی است که بعضی از گروه‌ها یا افراد در جامعه، مقادیری متفاوت [را] از آن‌چه که در جامعه ارزشمند است، دریافت می‌دارند؛ [چیزهای ارزشمندی] مانند درآمد، ثروت، شخصیت [و] یا قدرت» (مساواتی آذر، ۱۳۷۲: ۱۴۴).

برخی نابرابری را برآمده از «مناسبات نامطلوب و نیز ناشی از ساختمان جسمی و روحی بشر دانسته‌اند» (آقابخشی و افشاری راد، ۱۳۷۹: ۵۴۵). از سوی دیگر در مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی نابرابری اجتماعی می‌خوانیم که سرچشمه‌ی نابرابری‌های اجتماعی، اقتصادی و نیز روش‌های جلوگیری از آن را باید «بر پایه‌ی تصمیم‌گیری‌هایی که در مرتبه‌های دولتی و حکومتی و قانون‌گذاری انجام می‌شود» (کمالی، ۱۳۷۹: ۵۷)، بررسی کرد.

البته، چنان‌که گفتیم، هر یک از نابرابری‌های یاد شده می‌تواند به گونه‌های دیگری هم نام‌گذاری شوند؛ برای نمونه، شاید بتوان از عدم تساوی حقوق بین زن و مرد و تفاوت میزان بهره‌گیری افراد از امکانات آموزشی که برخاسته از نابرابری‌های اقتصادی، اجتماعی و یا سیاسی است، به عنوان (۱) نابرابری حقوقی و (۲) نابرابری آموزشی

<sup>1</sup>. Charon Joel

یاد کرد. گریت هافستد<sup>۱</sup> در فرهنگ‌ها و سازمان‌ها، نرم‌افزار ذهن (همکاری‌های میان‌فرهنگی و اهمیت آن برای بقا)، بی‌ثباتی در میان حوزه‌های مختلف نابرابری را گنج‌کننده دانسته، معتقد است مردم در برخی از جوامع برای ثبات بخشیدن به این حوزه‌ها همت می‌گمارند؛ برای مثال سیاست‌مداری که در کشور خود از منزلت و قدرت برخوردار است، اما از ثروت چندانی برخوردار نیست، تلاش می‌کند با استثمار کردن به این خواسته‌ی خود دست یابد. تاجری که ثروت داشته، از منزلت بهره‌مند نیست، با ورود به ادارات دولتی کسب اعتبار و منزلت می‌کند (هافستد، ۱۳۸۸: ۴۰) و .... در این میان، آنچه مسلم است آن است که این تلاش‌ها خود قدم‌هایی است در جهت افزایش و استمرار نابرابری‌های جمعی.

ابتهاج در شعر "کاروان" که در اسفندماه ۱۳۳۱ سروده است، به صورتی آشکار انصراف خود را از تغزل یا دست کم حوزه‌ی شعر غنایی به معنای متعارف آن روز اعلام می‌کند و بیانیه‌ی اجتماعی آن روز را صادر می‌کند. وی جهت هم سوی با افراد فرودست جامعه که برای به دست آوردن یک لقمه نان بخور نمیری جان می‌کنند این گونه می‌سراید و نابرابری حاکم در جامعه و تضاد طبقاتی موجود در نظام قشربندی اجتماعی آن زمان را چنین به تصویر می‌کشد:

دیربست، گالیا<sup>۲</sup> / در گوش من فسانه‌ی دلدادگی مخوان! / دیگر ز من ترانه‌ی شوریدگی نخواه / دیربست گالیا! به راه افتاد کاروان / عشق من و تو؟ آه / این هم حکایتی است / اما در این زمانه که درمانده هرکسی / از بهر نان شب / دیگر برای عشق و حکایت مجال نیست / زیباست رقص و ناز سرانگشت‌های تو / بر پرده‌های ساز؟ اما، هزار دختر بافنده این زمان / با چرک و خون زخم سرانگشت‌های شان / جان می‌کنند در قفس تنگ کارگاه / از بهر دستمزد حقیری که بیش از آن / پرتاب می‌کنی تو به دامان یک گدا / وین فرش هفت رنگ که پامال رقص تست / از خون و زندگانی انسان گرفته رنگ / در تار و پود هر خط و خالش: هزار رنج / در آب و رنگ هر گل و برگش: هزار ننگ [...] (ابتهاج، ۱۳۳۲: ۳۱).

در نگاه تحلیل‌کننده، این شعر اثری است مردم‌گرا، که مفاهیم آن از واقعیت‌های ملموس زندگی مایه گرفته است. این اثر، ساختاری برون‌گرایانه دارد و مسایل اجتماعی مشخصی را در مقطع خاصی از تاریخ توصیف می‌کند. برای ابتهاج صدای کاروان رنگی پندآموز و ملایمتی پرخاشگرانه دارد. او درد دختران بافنده را با همه‌ی وجودش احساس می‌کند که به دلیل وجود نابرابری‌های اجتماعی و تضاد طبقاتی در نظام طبقاتی حاکم مجبور هستند به کارهای سخت‌ی تن دردهند و نیز یاران هم‌نبردی که در دخمه‌های سیاه محبوس مانده‌اند و این همه انگیزه‌هایی است برای راوی که فلسفه‌ی هستی خود را از نو مورد ارزیابی قرار دهد.

اگرچه راوی، حکایتش را از مناسبات عاشقانه‌ی خود با گالیا آغاز می‌کند، اما مضمون گفتارش به سرعت از محدوده‌ی روابط فردی فراتر می‌رود و بُعدی اجتماعی به خود می‌گیرد. شعر "کاروان" نشان می‌دهد که واقعیت‌های زندگی مردم از سزاوارترین مضامین برای آفرینش هنری به شمار می‌آیند و هنرمند می‌تواند این واقعیت‌های تلخ و سرسخت را به منزله‌ی آن چه که هست ببیند و آن‌ها را به نحو مؤثری برای مردم تصویر کند و از آن چه که باید باشد، یعنی از حقیقت سخن بگوید. انعکاس واقعیت‌ها و گفت و گو از حقیقت در آثار هنری می‌تواند در تحولات اجتماعی مؤثر واقع شود. در شعر فارسی این حرکت با نیما آغاز شد و در یک دوره‌ی تاریخی، سایه را شدیداً تحت تأثیر قرار داد و "کاروان" یکی از نتایج آن تأثیرپذیری است. مشهود است که در این بینش، وجه برانگیختگی و حتی آموزشی شعر مطمح نظر است و تأثیر آن در روند تکامل اجتماعی، قابل تأکید و تکیه می‌شود.

#### ۱-۲. آشکار ساختن خفقان جامعه

<sup>۱</sup>. Greet H. Hofsted

<sup>۲</sup>. ابتهاج در جوانی دلباخته‌ی دختری ارمنی به نام گالیا شد که در رشت ساکن بود و این عشق دوران جوانی دست مایه‌ی اشعار عاشقانه‌ای شد که در آن ایام سروده است.

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ شرایط خفقان‌آوری را برای ارباب قلم، مطبوعات و آزاداندیشان فراهم ساخت. بعد از این کودتا، همه‌ی آرزوها و امیدها به حسرت و یأس و ناامیدی بدل شد. ابتهاج که خود در بطن جامعه قرار داشت و اشعارش با مضامین اجتماعی پیوند یافته و به تکامل رسیده بود، در بسیاری از شعرهای خویش شرایط خفقان‌آور جامعه‌ی آن روزگار را به لحاظ سیاسی و اجتماعی به زیبایی به تصویر کشیده است. شعر "مرثیه‌ی جنگل" به خوبی و روشنی گویای شرایط خفقان‌آور روزگار ابتهاج است:

[...] ای جنگل، ای انبوه اندوهان دیرین! / ای چون دل من، ای خموش گریه آگین! / سر در گریبان، در پس زانو نشسته، / ابرو گره افکنده، چشم از درد بسته / در پرده‌های اشک پنهان، کرده بالین! / ای جنگل، ای داد! / از آشیانت بوی خون می‌آورد باد! / بربال سرخ کشتکرت<sup>۱</sup> پیغام شومی است! / آنجا چه آمد بر سر آن سرو آزاد؟ / ای جنگل، ای شب! / ای بی ستاره! / خورشید تاریک! / اشک سیاه کهکشان‌های گسسته! / آینه‌ی دیرینه‌ی زنگار بسته! / دیدی چراغی را که در چشمت شکستند؟ / ای جنگل، ای غم! / چنگ هزار آوای باران‌های ماتم! / در سایه افکنند کدامین نارئین ریخت / خون از گلوی مرغ عاشق؟ / مرغی که می‌خواند / مرغی که با آوازش از کنج قفس پرواز می‌کرد / مرغی که می‌خواست پرواز باشد / ای جنگل، ای حیف! / همسایه‌ی شب‌های تلخ نامرادی! / در آستان سبز فروردین، دریغا! / آن غنچه‌های سرخ را بر باد دادی! / ای جنگل، ای پیوسته پاییز! / ای آتش خیس! / ای سرخ و زرد، ای شعله‌ی سرد! / ای در گلوی ابر و مه فریاد خورشید! / تا کی ستم با مرد خواهد کرد نامرد؟ / ای جنگل، ای در خود نشسته! / پیچیده با خاموشی سبز، / خوابیده با رؤیای رنگین بهار نغمه پرداز / زین پیله، کی آن نازنین پروانه خواهد کرد پرواز؟ / ای جنگل، ای همراز کوچک خان سردار! / هم عهد سرهای بریده! / پُر کرده دامن / از میوه‌های کال چیده! / کی می‌نشیند دُرُذ شیرین رسیدن / در شیر پستان‌های سبزت؟ [...] (ابتهاج، ۱۳۹۴: ۳۳۹).

در شعر یاد شده ابتهاج به ماجرای کشته شدن مبارزان راه آزادی زمان خود اشاره می‌کند که به دلیل شرایط خفقان‌آور جامعه، در راه رسیدن به آرمان‌های خویش، کشته شدند و برای بیان مقصود خویش از میرزا کوچک خان جنگلی، مبارز انقلاب مشروطه و رهبر جنبش جنگل یاد می‌کند که چنین روزگاری را درک کرده بود و جنگل پناهگاه وی و هم‌زمانش به‌شمار می‌رفت و در نهایت در همان‌جا به شهادت رسید.

شعر "ارغوان" از نمونه‌های برجسته‌ی بازنمایی روزگار خفقان‌آور روزگار هوشنگ ابتهاج است. وی در این شعر در پی کورسوی رهایی است و از ظلمت روزگار خود سخت نالان است:

ارغوان شاخه‌ی هم‌خون جدا مانده‌ی من / آسمان تو چه رنگ است امروز؟ / آفتابی است هوا؟ / یا گرفته است هنوز؟ / من در این گوشه که از دنیا بیرون است / آفتابی به سرم نیست / از بهاران خبرم نیست / آن‌چه می‌بینم دیوار است / آه این سخت سیاه / آن‌چنان نزدیک است / که چو بر می‌کشم از سینه نفس / نفسم را بر می‌گرداند / ره چنان بسته که پرواز نکه / در همین یک قدمی می‌ماند / کورسویی ز چراغی رنجور / قصه پرداز شب ظلمانی است / نفسم می‌گیرد / که هوا هم این‌جا زندانی است / هر چه با من این جاست / رنگ رخ باخته است / آفتابی هرگز / گوشه‌ی چشمی هم / بر فراموشی این دخمه نینداخته است / اندر این گوشه خاموش فراموش شده / کز دم سردش هر شمعی خاموش شده / یاد رنگینی در خاطر من / گریه می‌انگیزد [...] / ارغوان بیرق گلگون بهار / تو برافراشته باش / شعر خونبار منی / یاد رنگین رفیقانم را / بر زبان داشته باش / تو بخوان نغمه‌ی ناخوانده من / ارغوان شاخه هم‌خون جدا مانده من (ابتهاج، ۱۳۹۴: ۴۲۱).

### ۱-۳. مبارزه با استبداد

در طول تاریخ ما، چه بسیار حکومت‌ها که بر کار آمده و زمام کارها را بر عهده گرفتند؛ حکومت‌هایی که بنیانشان بر زمین استبداد نهاده شده و شکل گرفته است. در این‌گونه حکومت‌ها شاه، سلطان، خلیفه و ... از آن رو که خود را برگزیده و جانشین خداوند می‌دانست، با در دست گرفتن قدرت، آن هم قدرتی که کسی را یارای مقابله با

<sup>۱</sup> نوعی پرندۀ شبیه زاغ که در مناطق شمالی کشور دیده می‌شود.

آن نبود، تکیه بر اریکه‌ی حکومت زده، خود را نه تنها حافظ، بلکه مالک جان و مال مردم نیز می‌دانست. حمایت قدرت سنتی از چنین شخصی، شخص اول مملکت که در «پیشینه‌ی این دیار، برخوردار از فره‌ای پرفروغ، فره‌ی ایرانی - کیانی، بود» (رحیمی، ۱۳۸۷: ۱۷۹)، علاوه بر دادن چهره‌ای معنوی به وی امکان هرگونه اعتراض نسبت به او را از مردم سلب می‌کرد؛ بدین ترتیب، سرپیچی از فرمان چنین شاهی، گناهی بزرگ و نابخشودنی به شمار می‌آمد. این حکومت‌ها، البته زمینه‌ای فراهم می‌ساختند تا مردم با استبداد موجود خوگیر شوند و در نتیجه استبدادپذیر بار آیند.

در فرهنگ‌های اختصاصی علوم اجتماعی و سیاسی برای استبداد<sup>۱</sup> معانی مشابهی یاد شده است. برخی استبداد را این‌گونه معنی کرده‌اند: «(۱) اعمال قدرت یک یا چند نفر بر گروه یا جامعه‌ای، بدون مشارکت دیگران، (۲) حکومتی که در آن اعمال حق حاکمیت در دست یک فرد (یا معدودی) تمرکز یافته باشد، بدون این که نظارتی از سوی عموم و یا بخشی از آن‌ها در اداره‌ی امور حکومت اعمال شود» (آقابخشی و افشاری راد، ۱۳۷۹: ۳)؛ از سوی دیگر آشوری در فرهنگ سیاسی، استبداد را بنیادی سیاسی می‌داند که از این دو ویژگی برخوردار باشد (۱) نبودن هیچ حد و حدود سنتی و قانونی سر راه قدرت دولت (۲) برخورداری دولت از قدرتی با دامنه‌ی وسعت فراوان. وی در ادامه در دنیای باستان حکومت‌هایی چون آشور، بابل، مصر، ایران و ... را دارای اساسی استبدادی دانسته است؛ این در حالی است که حکومت‌های یونان و روم دارای ساختی دیکتاتوری، اما موقت بوده‌اند. (رک: آشوری، ۱۳۵۳: ۱۴ به بعد). این شکل از استبداد در جامعه‌ی آن روزهای ابتهاج نیز حاکم بوده است.

در دهه‌ی ۱۳۴۰ به بعد شعرهای اجتماعی سایه گاه مطالب روز و تأثرات سطحی عاطفی، شمرده می‌شدند که با وزن بیان شده‌اند و به این اعتقاد می‌رسیدند که او در این حوزه نیرومندی چندانی ندارد. مهم‌ترین نقص کار سایه در این زمینه این است که در دوره‌ای که هر چیز رنگ آتش و خون دارد با زبان تغزل، مسایل اجتماعی و گل بوته‌های عصیان را توصیف می‌کند. حال آن که شعر اجتماعی زبانی مستحکم، پیراسته و حماسی می‌خواهد (رک: عابدی، ۱۳۷۷: ۱۳۰-۱۳۶).

در دهه چهل، کارنامه‌ی غزلیات سایه چندان بلند نیست. او در این دوره به تأمل و اندیشه اهمیت بیشتری داده است و به نوعی شعر اجتماعی خطابی روی می‌آورد. بیش‌تر غزل‌های سیاسی و اجتماعی سایه که در دهه‌های چهل و پنجاه و شصت سروده شده‌اند، یک مجموعه از هم سرنوشتان خود را در برشی زمانی و مکانی معینی در برمی‌گیرد. یکی از زیباترین سروده‌های اجتماعی سایه در این زمینه سروده‌ی زیر است که ابتهاج در آن مردمان روزگار خویش را به مبارزه با استبداد و رهایی از بند ظلم فرامی‌خواند:

دیباچه‌ی خون/ نه، هراسی نیست/ من هزاران بار/ تیرباران شده‌ام/ و هزاران بار/ دل زیبای مرا از دار آویخته‌اند/  
و هزاران بار/ با شهیدان تمام تاریخ/ خون جوشان مرا/ به زمین ریخته‌اند/ سرگذشت دل من/ زندگی نامه‌ی انسانی  
است/ که لبش دوخته‌اند/ زنده‌اش سوخته‌اند/ و به دارش زده‌اند/ آه ای بابک خرم دین/ تو لومومبا را می‌دید/ و  
لومومبا می‌دید/ مرگ خونین/ مرا در بولیوی/ راز سرسبزی حلاج این است/ ریشه در خون شستن/ باز از خون  
رستن/ در ویتنام هزاران بار/ زیر تیغ جلاد/ زخم برداشته‌ام/ و ندر آن آتش و خون/ باز چون پرچم فتح/ قامت  
افراشته‌ام/ آه ای آزادی/ دیرگاهی است که از اندونزی تاشیلی/ خاک این دشت/ جگر سوخته با خون تو می‌آمیزد/  
دیرگاهی است که از پیکر مجروح فلسطین شب و روز/ خون فرو می‌ریزد/ و هنوز از لبنان/ دود برمی‌خیزد/ سال‌ها  
پیش مرا با کیوان کشتند/ شاه هر روز مرا می‌کشت/ و هنوز/ دست شاهانه دراز است پی کشتن من/ هم از آن دست  
پلید است که در خوزستان/ در هویزه بستان سوسنگرد/ این چنین در خون آغشته شدم/ و همین امروز با مسلمان  
جوانی که خط پشت لبش/ تازه سبزی می‌زد کشته شد/ نه هراسی نیست/ خون ما راه دراز بشریت را گلگون کرده  
ست/ دست تاریخ ظفرنامه انسان را/ زیب دیباچه خون کرده است/ آری از مرگ هراسی نیست/ مرگ در میدان این

1. Absolutism



آرزوی هر مرد است/ من دلم از دشمن کام شدم شدن می‌سوزد/ مرگ با دشنه دوست؟/ دوستان این درد است/ نه هراسی نیست/ پیش ما ساده ترین مسئله‌ای مرگ است/ مرگ ما سهل تر از کندن یک برگ است/ من به این باغ می‌اندیشم/ که یکی پشت درش با تبری نیز کمین کرده است/ دوستان گوش کنید/ مرگ من مرگ شماست/ مگذارید شما را بکشند/ مگذارید که من بار دگر/ در شما کشته شوم (ابتهاج، ۱۳۹۴: ۳۲۲).

در این شعر زیبا تا پایان، شاعر خود را در ایران، بولیوی، حتی در *دستان‌های عارفانه*، در ویتنام، اندونزی، شیلی، فلسطین و لبنان می‌بیند که به خاک و خون کشیده شده است و برای دست یابی به آزادی چنین به خاک افتاده است. در اشعاری از این دست، انتقادهای سطحی و عاشقانه‌ی شعرهای قبلی، جایش را به انتقادهای بنیادی و دید اجتماعی می‌دهد. سایه دیگر شاعری چشم و گوش بسته نیست. در ایران احزاب سیاسی روی کار آمده بودند و او هم عضو حزب توده بود. البته فضای باز سیاسی وجود نداشت، و سایه به دلیل اختناق حاکم بر فضای شعر، از زبان کنیاه‌ای استفاده کرد. سایه در این دوره از زندگیش به مرگ می‌اندیشد. نه از روی ناامیدی بلکه برای رواج تفکر مبارزه‌ی مسلحانه، این نوع مرگ را وارد شعرش می‌کند. گرچه این امر بیش‌تر در شعرهای نوی او نمود پیدا می‌کند. از این دوره به بعد معشوق غزل‌های قبلی سایه دیگر به چشم نمی‌خورد. اگر هم در غزلی معشوق وجود داشته باشد، صحبت‌های شاعر با او در مورد مسایل اجتماعی است (رک: یوسفی اروند، ۱۳۸۴: ۸۳-۸۴ و ۱۸۱-۱۸۳).

<p>ای دل، به کوی او ز که پرسم که یار کو نقش و نگار کعبه، نه مقصود شوق ماست جانا، نوای عشق خموشانه خوش تر است ماندم در این نشیب و شب آمد، خدای را ای بس ستم که بر سر ما رفت و کس نگفت خون هزار سرو دلاور به خاک ریخت</p>	<p>در باغ پر شکوفه، که پرسد بهار کو نقشی بلندتر زده‌ایم، آن نگار کو آن آشنای ره که بود پرده دار کو آن راهبر کجا شد و آن راهوار کو آن پیک ره شناس حکایت گزار کو [...] ای سایه، های‌های لب جویبار کو (ابتهاج، ۱۳۹۴: ۲۱۱).</p>
---	---

ابتهاج در این شعر با اشاره به کشته شدن مبارزان راه آزادی، بر کسانی که در برابر این همه ظلم خاموش نشسته‌اند لب به شکوه می‌گشاید و از این راه مردم را به مبارزه با استبداد فرا می‌خواند. وی در این سروده به دنبال پیر و مرادی است که بتواند اوضاع جامعه را تغییر دهد و پیام‌آور بهار باشد.

#### ۱-۴. دعوت به آزادی

ابتهاج در برخی اشعار اجتماعی خویش داد آزادی سر می‌دهد. آزادی را می‌توان عبارت از حقی دانست که به موجب آن انسان‌ها بتوانند استعدادها و توانایی‌های طبیعی و خدادادی خویش را به کار اندازند؛ به بیانی دیگر: «آزادی همان نبودن مانع در سر راه اندیشه‌ی درست و اعمال شایسته است و این از طبیعی‌ترین و اساسی‌ترین حقوق فطری بشر است» (جرdaq، ۱۳۸۹: ۳۵). حد و مرز آزادی تا بدان‌جا است که به حق طبیعی انسان‌های دیگر، ضرر و زیانی نرساند. در اسلام نیز انسان، موجودی شریف و نمونه آفریده شده و به او مزایایی بخشیده‌اند که سایر موجودات از آن محروم هستند: *لَوْلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا*؛ و به راستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم، و آنان را در خشکی و دریا [بر مرکب‌ها] برنشانیدیم و از چیزهای پاکیزه به ایشان روزی دادیم و آن‌ها را بر بسیاری از آفریده‌های خود برتری آشکار دادیم (اسراء/ ۷۰).

ابتهاج در شعر "آزادی" از آزادی که حق انسان‌ها است سخن می‌گوید. آزادی که انسان برای دست یابی به دامان آن زندان و زنجیر را به جان می‌خرد تا از نسیم روح بخش آن برخوردار گردد. و بدین گونه می‌سراید:

ای شادی/ آزادی/ ای شادی آزادی/ روزی که تو بازایی/ با این دل غم پرورد/ من با تو چه خواهم کرد؟/ غم هامان سنگین است/ دل هایمان خونین است/ از سر تا پامان خون می‌بارد/ ما سر تا پا زخمی/ ما سر تا پا خونین/ ما

سر تا پا دردیم / ما این دل عاشق را / در راه تو آماج بلا کردیم / وقتی که زبان از لب می‌ترسید / وقتی که قلم از کاغذ شک داشت / حتی حافظه از وحشت در خواب سخن گفتن می‌آشفت / ما نام تو را در دل / چون نقشی بر یاقوت / می‌کنندیم / وقتی که در آن کوچه تاریکی / شب از پی شب می‌رفت / و هول سکوتش را / بر پنجره فرو بسته فرو می‌ریخت / ما بانگ تو را با فوران خون / چون سنگی در مرداب / بر بام و در افکندیم / وقتی که فریب دیو / در رخت سلیمانی / انگشتر را یکجا با انگشتان می‌برد / ما رمز تو را چون اسم اعظم / در قول و غزل قافیه می‌بستیم / از می‌از گل از صبح / از آینه از پرواز / از سیمرغ از خورشید / می‌گفتیم / از روشنی از خوبی / از دانایی از عشق / از ایمان از امید / می‌گفتیم / آن مرغ که در ابر سفر می‌کرد / آن بذر که در خاک چمن می‌شد / آن نور که در آینه می‌رقصید / در خلوت دل با ما نجوا داشت / با هر نفسی مژده دیدار تو می‌آورد / در / مدرسه در بازار / در مسجد در میدان / در زندان در زنجیر / ما نام تو را زمزمه می‌کردیم آزادی آزادی آزادی / آن شبها آن شبها آن شبها / آن شبهای ظلمت وحشت زان / آن شبهای کابوس / آن شبهای بیداد / آن شبهای ایمان / آن شبهای فریاد / آن شبهای طاقت و بیداری / در کوچه تو را جستیم / بر بام تو را خواندیم / آزادی آزادی آزادی / می‌گفتم / روزی که تو بازایی / من قلب جوانم را / چون پرچم پیروزی / برخوادم داشت / وین بیرق خونین را / بر بام بلند تو / خواهم افراشت / می‌گفتم / روزی که تو بازایی / این خون شکوفان را / چون دسته گل سرخی / در پای تو خواهم ریخت / وین حلقه بازو را / در گردن مغرورت / خواهم آویخت / ای آزادی بنگر آزادی / این فرش که در پای تو گسترده ست / از خون است / این حلقه گل خون است / گل خون است ... (ابتهاج، ۱۳۹۴: ۳۴۱-۳۴۲).

وی در شعر "برای روزنبرگ‌ها" نیز پس از بیان به ناحق کشته شدن افرادی که در پی آزادی بودند، همگان را به پایداری در برابر ظلم دعوت کرده و روزهای خوش رهایی را نوید می‌دهد:

خبر کوتاه بود / اعدامشان کنید / خروش دخترک برخاست / لبش لرزید / دو چشم خسته‌اش از اشک پر شد / گریه را سر داد / و من با کوششی پر درد اشکم را نهان کردم / چرا اعدامشان کردند /؟ می‌پرسد ز من با چشم اشک آلود / عزیزم دخترم / آنجا شگفت انگیز دنیایی است / دروغ و دشمنی فرمانروایی می‌کند آنجا / طلا: این کیمیای خون انسان‌ها / خدایی می‌کند آنجا / شگفت انگیز دنیایی که هم‌چون قرن‌های دور / هنوز از ننگ آزار سیاهان دامن آلوده است / در آنجا حق و انسان و حرف‌هایی پوچ و بیهوده است / در آنجا رهزنی آدمکش خونریزی آزاد است / و دست و پای آزادی است در زنجیر / عزیزم دخترم / آنان / برای دشمنی با من / برای دشمنی با تو / برای دشمنی با راستی / اعدام شان کردند / و هنگامی که یاران / با سرود زندگی بر لب / به سوی مرگ می‌رفتند / امیدی آشنا می‌زد چو گل در چشم‌شان لبخند / به شوق زندگی آواز می‌خواندند / و تاپایان ره راه روشن خود با وفا ماندند / عزیزم پاک کن از چهره اشکت را ز جا برخیز / تو در من زنده‌ای من در تو ما هرگز نمی‌میریم / من و تو با هزاران دگر / این راه را دنبال می‌گیریم / از آن ماست پیروزی / از آن ماست فردا با همه شادی و بهروزی / عزیزم کار دنیا رو به آبادی است / و هر لاله که از خون شهیدان می‌دمد امروز / نوید روز آزادی است (ابتهاج، ۱۳۹۴: ۳۳۱-۳۳۲).

## ۱-۵-۱. گرامیداشت مبارزان راه آزادی

### ۱-۵-۱. مرتضی کیوان قزوینی

مرتضی کیوان قزوینی در سال ۱۳۰۰ در تهران به دنیا آمد. وی از سال ۱۳۲۶ به حزب توده گرایش یافت و در سال ۱۳۲۷ عضو این حزب شد. در اواخر تیرماه ۱۳۳۱ رهبری حزب توده مرتضی کیوان را که به گفته‌ی شاهرخ مسکوب "از نظر حزبی از کادرهای متوسط بود" (مسکوب، ۱۳۸۲: ۳۱) به سازمان افسران حزب توده منتقل کرد که سازمانی مخفی بود. سوم شهریور ۱۳۳۳ مأموران فرمانداری نظامی تهران به خانه‌ی مرتضی کیوان یورش بردند. پس از محاکمه‌ای سرسری و تشریفاتی، در سحرگاه ۲۷ مهرماه ۱۳۳۳ مرتضی کیوان در کنار ۹ نفر از یاران افسرش در

برابر جوخه اعدام ایستاد و به خاطرها پیوست (سلطانی، ۱۳۵۸: ۷۳). ابتهاج در پاره‌ای از اشعارش از مبارز راه آزادی، مرتضی کیوان قزوینی یاد می‌کند و او را می‌ستاید. سایه در شعر "هفتمین اختر" می‌سراید:

ای دریغا چه گلی ریخت به خاک / چه بهاری پژمرد / چه دلی رفت به باد / چه چراغی افسرد / هر شب این / دلهره طاقت سوز / خوابم از دیده ربود / هر سحر چشم گشودم نگران / چه خبر خواهد بود ؟

سرنوشت دل من بود درین بیم و امید / آه ای چشمه نوشین حیات / ای امید دل‌بند / گرچه صد بار دلم از تو شکست / هیچ گاه از لب نوشت نبریدم پیوند / آخر ای صبحدم خون آلود / آمد آن خنجر / بیداد فرود / شش ستاره به زمین در غلتید / شش دل شیر فروماند از کار / شش صدا شد خاموش / بانگ خون در دل ریشم برخاست / پر شدم از فریاد / هفتمین اختر صبح سیاه / دل من بود که بر خاک افتاد (ابتهاج، ۱۳۹۴: ۳۳۴).

### ۱-۵-۲. ناظم حکمت ران

ناظم حکمت ران در سال ۱۹۰۱م. در سالونیکا؛ دومین شهر بزرگ یونان امروز که در آن زمان جزو امپراتوری عثمانی بود، به دنیا آمد. وی از برجسته‌ترین شاعران نوپرداز و نمایش‌نامه‌نویس آزادی‌خواه ترکیه بود. ناظم همواره از شاعرانی بود که فعالیت هنری‌اش را محدود نمی‌کرد. او با انتشار اشعار و مقاله‌های خود در میان جوانان محبوبیت ویژه‌ای داشت. در سال ۱۹۲۰ مصطفی کمال پاشا قوایی را تشکیل داد و در صدد نجات میهن از دست بیگانگان برآمد. همه کسانی که شور نجات وطن را در دل داشتند، به سوی آنقره (آنکارا) رو می‌آوردند. در همین سال ناظم نیز که زندگی در استانبول و در زیر چکمه اشغالگران برایش غیر قابل تحمل شده بود به آناتولی سفر می‌کند و در راه این سفر است که اولین بار با زندگی نکبت‌بار زنان و کودکان گرسنه و برهنه و بیمار وطن خود آشنا می‌شود و از آن پس همه اشعارش از زندگی این مردم الهام گرفت (سپانلو، ۱۳۷۰: ۷). هوشنگ ابتهاج در یکی از سروده‌های خود به ستایش مبارزه جو آرمان‌خواه معروف آن سال‌ها ناظم حکمت می‌پردازد. او با عشقی لبریز از رزمندگان عدالت‌خواه جهان که در راه ایمانشان گام می‌سپرند و لاجرم دسته‌ای به سوی چوبه‌های دار و اعدام می‌روند سخن می‌گوید:

مثل یک بوسه‌ی گرم / مثل یک غنچه‌ی سرخ / مثل یک پرچم خونین ظفر / دل افروخته ام را به تو می‌بخشم، ناظم حکمت!! و نه تنها دل من / همه جا خانه توست: دل هر کودک و زن / دل هر مرد / دل هر که شناخت / بشری نغمه امید تو را / که در آن هر شب و روز / زندگی رنگ دگر، طرح دگر می‌گیرد / زندگی، زندگی، اما نه بدین گونه که هست / نه بدین گونه تباه / نه بدین گونه پلید / نه بدین گونه که اکنون به دیار من و توست / به دیاری که فرو می‌شکنند / شب چراغی چو تو گیتی افروز / وز سپهر وطنش می‌رانند / اختری چون تو پیام اور روز / لیک ناظم حکمت! / آفتابی چون تو / به کجا خواهد رفت / که نباشد وطنش؟! / و تو می‌دانی ناظم حکمت! / روی کاغذ ز کسی / وطنش را نتواند گرفت / آری ای حکمت، خورشید بزرگ! / شرق تا غرب ستایشگر توست / وز کران تا به کران گوش جهان / پرده نغمه جان پرور توست / جغدها / در شب تب زده میهن ما / می‌فشانند به خاک / هر کجا هست چراغی تابان / و گل و غنچه باغ ما را / به ستم می‌ریزند / زیر پای خوکان / و به کام خفاش / پرده می‌آویزند / پیش هر اختر پاک / که به جان می‌سوزد / وین شبستان فرو ریخته می‌افروزند / لیک جان داروی شیرین امید / همچو خون خورشید / می‌تپد در رگ ما / و گل گم شده سر می‌کشد از خاک شکیب / غنچه می‌آرد بی‌رنگ فریب / و به ما می‌دهد این غنچه نوید / از گل آبی صبح / خفته در بستر خورشوی / نغمه خویش رها کن حکمت! ... (ابتهاج، ۱۳۹۳: ۴۰).

### ۱-۶. برقراری صلح و آرامش در جهان

صلح در لغت به معنای سلم و دوستی و در برابر حرب (جنگ) و دشمنی است؛ چنانکه توافق گروهی با یکدیگر را صلح گویند (ابن منظور، ۱۴۱۴هـ.ق: ۷ / ذیل واژه‌ی «صلح»). راغب اصفهانی، صلح را مخصوص

برطرف کردن نفرت و دشمنی میان مردم دانسته است؛ چنانکه قرآن، زن و شوهر را به آشتی دعوت می‌نماید؛ از آن رو که آشتی و صلح بهتر از قهر و دشمنی و نزاع است (راغب اصفهانی، بی‌تا: ذیل واژه‌ی صلح): «وَإِنْ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ وَإِنْ تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا» (نساء/ ۱۲۸).

بهشتی پیرامون مفهوم صلح می‌گوید: پیداست که صلاح در برابر افساد است. در عرف همه‌ی ملت‌ها انسان‌ها به صالح و فاسد، تقسیم می‌شوند. همگان معتقدند که اشخاصی که گرفتار ارتکاب منکراتند، فاسد و تبه‌کار، و اشخاصی که از منکرات پرهیز می‌کنند، صالح و شایسته‌اند. هر چند که ممکن است درباره این‌که چه کارهایی منکر است، با یکدیگر اختلافاتی داشته باشند.

همچنین اصلاح در برابر افساد است. اصلاح و افساد، یا فردی است یا اجتماعی. فرد فاسد می‌تواند خود را اصلاح کند، یا این که زیر نظر یک راهنما و مراد و مرشد و با به کارگیری دستورات او اصلاح شود. اصلاحات اجتماعی توسط رهبران دلسوز و فرهیخته و مبارز صورت می‌گیرد. هرگاه میان دو کس یا دو گروه، اختلاف یا جنگ باشد، فرد یا افراد باید وساطت کنند، و آن‌ها را اصلاح دهند. مصالحه عملی است که برای رفع اختلاف، میان دو کس یا دو گروه انجام می‌گیرد (بهشتی، ۱۳۹۲: ۱۷).

ابتهاج در اشعارش به "صلح" می‌اندیشد و همگان را به آینده‌ای روشن و دنیایی سرشار از صلح و آرامش نوید می‌دهد. دنیایی که در آن دست سیاهی رو شده است و سپیدی جای آن را خواهد گرفت. وی در شعر "ای فردا" چنین می‌سراید:

می‌خوانم و می‌ستایم پر شور / ای پرده دل فریب رویا رنگ / می‌بوسمت ای سپیده گلگون / ای فردا ای امید بی  
نیرنگ / دیری است که من پی تو می‌پویم / هر سو که نگاه می‌کنم آوخ / غرق است در اشک و خون نگاه من / هر گام  
که پیش می‌روم برپاست / سر نیزه خون فشان به راه من / وین راه یگانه راه بی برگشت / ره می‌سپریم هم‌ره امید / آگاه  
ز رنج و آشنا با درد / یک مرد اگر به خاک می‌افتد / بر می‌خیزد به جای او صد مرد / این است که کاروان نمی‌ماند /  
آری ز درون این شب تاریک / ای فردا من سوی تو می‌رانم / رنج است و درنگ نیست می‌تازم / مرگ است و  
شکست نیست می‌دانم / آستن فتح ماست این پیکار / می‌دانمت ای سپیده نزدیک / ای چشمه تابنک جان افروز / کز  
این شب شوم بخت بد فرجام / بر می‌آشکفته و پیروز / وز آمدن تو زندگی خندان / می‌آی و بر لب تو صد لبخند /  
می‌آیی و در دل تو صد امید / می‌آیی و از فروغ شادی‌ها / تابنده به دامن تو صد خورشید / وز بهر تو بازگشته صد  
آغوش / در سینه گرم توست ای فردا / درمان امیدهای غم فرسود / در دامن پاک توست ای فردا / پایان شکنجه‌های  
خون آلود / ای فردا ای امید بی نیرنگ (ابتهاج، ۱۳۳۲: ۱۷).

وی در شعر "صلح"، دنیای زیبای پس از صلح و دوستی را چون آرمان‌شهری به تصویر کشیده است؛ آرمان‌شهری که در آن نغمه‌ی پرندگان، عشق، تولد و ... دیده می‌شود:

جنبش گهواره / نغمه‌ی لالایی / ریزش چشمه شیر / به لب غنچه‌ی تر / پرپر پروانه / جیک جیک گنجشک / تابش  
چشم شناخت / تپش خواهش گنگ / نگه شوق و شکیب / بوسه‌ی عشق و شتاب / خنده‌ی دلکش گل‌های سپید / به  
سر زلف عروس / جنبش گهواره / نغمه‌ی لالایی (همان: ۲۴).

#### ۷-۱. شکایت از بی تفاوتی انسان‌ها نسبت به یکدیگر

ابتهاج در شعر "کوچه سار شب" از تنهایی انسان ملول و رانده شده که دیگران رهاش کرده‌اند دلگیر است. همدردی، یاری و غم خوارگی از زندگی رخت بر بسته و بی تفاوتی انسان‌ها نسبت به یکدیگر روح شاعر را می‌آزارد و چنین می‌سراید:

درین سرای بی کسی، کسی به در نمی‌زند / به دشت پُر ملال ما پرنده پَر نمی‌زند

کسی به کوچه سار شب، در سحر نمی‌زند  
دریغ کز شبی چنین سپیده سر نمی‌زند  
یکی صلای آشنا به رهگذر نمی‌زند  
که خنجر غمت ازین خراب تر نمی‌زند  
برو که هیچ کس ندا به گوش کر نمی‌زند!  
اگر نه بر درخت تر، کسی تبر نمی‌زند  
(همان، ۱۳۹۴: ۲۰۵).

نه به انتظار یاری، نه زیار انتظاری  
که دگر بدین گرانی نتوان کشید باری  
که به هفت آسمانش نه ستاره‌ای است باری  
چه هنر به کار بندم که نماند وقت کاری  
دل آبگینه بشکن که نماند جز غباری [...]   
بنگر وفای یاران که رها کنند یاری...  
(ابتهاج، ۱۳۹۴: ۲۱۳).

ابتهاج این غزل سراسر درد و رنج را در وصف بی‌وفایی برخی از یاران و دوستان خویش سروده است که وی را تنها در گوشه‌ای رها کرده‌اند.

#### ۸-۱. بهره‌گیری از سمبول برای بیان اندیشه‌های اجتماعی

نماد و رمز و سمبول، هر سه، سوبه‌ای یگانه دارند و هر سه واژه، درونه‌ای یکسان دارند و بنابر سلیقه و خواست روشنگران، این پدیده گاه نماد گاه سمبول و گاه رمز نام گرفته است (رک: واحد دوست، ۱۳۸۱: ۱۱۵). شاید بتوان این گونه بیان کرد که گرچه این سه واژه به لحاظ ظاهری با هم متفاوت‌اند، اما در حقیقت و به لحاظ باطنی دارای معانی یکسانی هستند. انسان برای انتقال افکار، عقاید و ذهنیات خود از گفتار یا نوشتار استفاده می‌کند. این زبان سرشار از نمادها و نشانه‌هایی است که به خودی خود معنایی ندارند، اما به دلیل کاربرد فراگیرشان دارای معنا هستند و یا اینکه انسان به ظن خود به آن‌ها مفهومی بخشیده است. ولی هیچ کدام از این‌ها نماد نیستند، بلکه فقط تداعی کننده‌ی نشانه‌ی اشیاء هستند.

نماد می‌تواند چندین معنا را در بر داشته باشد؛ بنابراین اولین و سطحی‌ترین تفسیر، کامل‌ترین تفسیر نیست. نماد آشکار کننده‌ی مفاهیم فرهنگی و تاریخی است و از طریق آن می‌توان افکار و فرهنگ و نگرش گذشتگان را دریافت کرد (رک: ستاری، ۱۳۶۶: ۸). امیر هوشنگ ابتهاج به دلیل شرایط موجود در جامعه در دوره‌ی پهلوی و فضای محدود و خالی از آزادی آن زمان در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ از صراحت کلامش کاسته به مجازها و استعاره‌ها روی می‌آورد و در نهایت برای بیان افکار خویش، همچون پیشگام به کارگیری سمبول اجتماعی در ایران، نیما یوشیج، به نمادپردازی در اشعارش می‌پردازد (رک: عابدی، ۱۳۷۷: ۱۴۴). این نمادها در دفترهای شعر شبگیر و یادگار خون سرو نمود بیش‌تری دارند. اینک در ذیل انواع نمادهای به‌کار رفته در اشعار ابتهاج را با ذکر نمونه‌هایی بیان خواهیم کرد:

شب از جمله نمادهایی است که در ادبیات معاصر جایگاهی ویژه‌ای دارد، تا جایی که به نیما "شاعر شب" لقب داده‌اند. براهنی دوره‌ی معاصر را عصر شب نامیده و بر آن است که: «عصر جدید را من عصر شب نامیده‌ام، به دلیل ظلمانی بودنش. به دلیل پنهانی بوده جلوه‌هایش و شبانه بودن حرکت‌ها و حکومت‌هایش، به دلیل مخالفتش با روز و روشنی و ... و من اغلب شاعران و نویسندگان نیم قرن گذشته‌ی ایران را متعلق به عصر شب می‌دانم» (براهنی، ۱۳۷۱: ۱/ ۱۷۴). سایه نیز در اشعار خود از نماد شب برای بیان خفقان، ظلم، ستم، بی‌عدالتی غفلت و بی‌خبری و ... بسیار بهره برده است:

«دیگر این پنجره بگشای که من / به ستوه آمدم از این شب تنگ!» (ابتهاج، ۱۳۳۲: ۱۶).  
شب در شعر زیر نیز نماد جامعه‌ای آشفته و ستم‌دیده است که شاعر می‌خواهد جویبار آزادی و عدالت را در میان این سرزمین بریزد و حیات زندگی را به جامعه بازگرداند:  
«باز خواهیم گرداند/ مسیر جویبار سحر را/ که می‌گذرد دور از کویر تاریک شب ما ...» (همان: ۵۳).  
وی گاهی از شب به عنوان نماد غفلت و بی‌خبری مردم بهره می‌برد و آنان را از بی‌تفاوتی نسبت به شرایط جامعه برحذر می‌دارد:

این شب آویختگان را چه ثمر مژده‌ی صبح  
مرد را عربده‌ی خواب شکن حاجت نیست  
(ابتهاج، ۱۳۶۰: ۱۱۱).

#### صبح (سپیده و سحر) و خورشید (آفتاب)

به گفته‌ی شوالیه: «سپیده‌دم، نماد شادی آفرین بیداری در نور بازتابیده است. سپیده‌دم رویش کشت را اعلام و آماده می‌کند» (شوالیه، ۱۳۷۸: ۳/ ۵۳۴). ابتهاج در اشعارش سپیده‌دم و مترادف‌های آن را نمادی برای طلوع خورشید آزادی و رهایی از ظلم در نظر گرفته است. در اشعار وی سپیده‌دم معمولاً همراه با خورشید همراه است و با او معنا می‌یابد:  
«ارغوان، پنجه‌ی خونین زمین! / دامن صبح بگیر / وز سواران خرامنده‌ی خورشید پیرس / کی بر این دره‌ی غم می‌گذرد [...]» (ابتهاج، ۱۳۹۳: ۱۷۷). خورشید در اشعار سایه نماد آزادی است و ستم‌دیدگان در انتظار طلوعش نشسته‌اند:

«بس دیر ماندی ای نفس صبح. کاین تشنه کام چشمه‌ی خورشید / در آرزوی لعل شدن مرد [...]» (ابتهاج، ۱۳۶۰: ۵۶).

#### جنگل

به گفته‌ی شمیسا «جنگل سمبول مرگ، آرامش، ملکوت و روحانیت است» (شمیسا، ۱۳۸۲: ۲۳۶). جنگل در حافظه‌ی تاریخ ما در دو واقعه‌ی نهضت جنگل و واقعه‌ی سیاهکل نقشی اساسی داشته است. در شعر سایه جنگل نماد سرزمین و وطن شاعر است؛ سرزمینی که زمانی پر از درختان شاخه در شاخه (مردم متحد) بود، اما اکنون دچار تلاطم شده و از وحدت و آرامش در آن خبری نیست:

«جنگلی بودیم / شاخه در شاخه / ریشه در ریشه، همه پیوند / وینک انبوه درختانی تنه‌ایم [...]» (ابتهاج، ۱۳۶۰: ۵۹).  
و نیز در جای دیگر می‌گوید:

ای جنگل ای انبوه اندوهان دیرین  
آن جا چه آمد بر سر آن سرو آزاد؟ [...]  
(همان: ۷۰).

در این بیت جنگل سرزمین است که گرفتار ظلم و ستم و خفقان شده است و سروهایش نماد آزادی خواهانی هستند که در این محیط غم‌بار نابود شده‌اند.

#### دریا

دریا دارای ویژگی‌های فراوان و بعضاً متضادی است. گاه از آن با صفاتی چون وسیع، بخشنده و آرام یاد می‌کنند

و گاه آن را با صفت خشونت و بی‌رحمی همراه می‌کنند. در فرهنگ نمادها آمده: «دریا هم تصویر زندگی و هم تصویر مرگ است» (شوالیه، ۱۳۷۸: ۳/۲۱۶). در یا در شعر ابتهاج در هم با ویژگی خروشندگی و هم با ویژگی آرامش به کار رفته است:

«بنگر درین دریای کور/ چشم هر اختر چراغ زورقی است/ ای دریغا شبروان! کز نیمه راه/ می‌کشد افسون شب در خوابشان [...]» (ابتهاج، ۱۳۶۰: ۳۸).

در این شعر دریا نماد جامعه‌ی آشفته و بی‌سامان است که غفلت و بی‌خبری در آن موج می‌زند. سایه گاهی دریا را نماد پاکی، آرامش و آزادی دانسته است که سیاهی ظلم و بیداد را می‌شوید و نابود می‌کند: «پیوند خواهیم زد [...] / این سرزمین سیاه را/ به دریا‌های سپید [...]» (ابتهاج، ۱۳۳۲: ۵۳).

۱-۸-۲. حیوانات

### کبوتر

پیرامون نماد کبوتر باید گفت: کبوتر پرنده‌ای نام آشنا و دوست داشتنی است که در بین مردم و در متون علمی و ادبی بازتاب فراوانی داشته است. از کتاب‌هایی که از کبوتر در آن‌ها نام برده شده است، می‌توان کتب لغت، جانورشناسی، پزشکی قدیم، افسانه‌ها و خرافات عامیانه را نام برد که از این موارد که بگذریم نقش این پرنده را در عرصه ادبیات فارسی می‌توان پررنگ یافت. از میان پرندگانی که در نظم و نثر فارسی در مضمون پردازش شاعران و نویسندگان مورد استفاده قرار گرفته‌اند، کبوتر به دلیل حضور در متون تفسیری نقش‌های نمادین و برجسته‌ای داشته است. این پرنده در متون ادبی نماد انسان در حالت‌های گوناگون است که به دنبال رهایی از قفس تن و رسیدن به سر منزل مقصود است. این پرنده به عنوان نماد پیام‌آوری و نماد روح و جان در آثار عرفانی و فلسفی است (کلالی، ۱۳۹۰: ۱). «کبوتر رمز روح، احساس‌های معنوی، آرمان و آرامش است» (داربیدی، ۱۳۸۴: ۶۸). کبوتر همچنین نماد صلح نیز است و در سایه از آن بیش‌تر در ارتباط با آزادی و آزادی‌خواهی بهره می‌برد: «کی برین دره‌ی غم می‌گذرد [...] بامدادان که کبوترها/ بر لب پنجره‌ی باز سحر غلغله می‌آغازند [...]» (ابتهاج، ۱۳۹۳: ۱۷۷). در شعر یاد شده کبوتر نماد آزادی‌خواهان و مبارزانی است که در صبح آزادی که فریاد شادی در جامعه‌ی ستم‌دیده می‌پیچید شادمانند.

### خروس

خروس نیز نوید دهنده‌ی صبح است و صبح نماد آزادی است. ابتهاج در سرایش اشعارش از نماد خروس برای آمدن سحر آزادی و پیروزی استفاده می‌کند:

بانگ خروس از سرای دوست برآمد / خیز و صفا کن که مژده‌ی سحر آمد  
(ابتهاج، ۱۳۶۰: ۱۱۷).

### جغد

جغد نمادی است که ابتهاج در اشعار خود آن را نمادی شوم ظلم دانسته و شاعر سلطه‌ی آن را پایدار نمی‌داند و امید دارد که با طلوع خورشید که همانا نماد آزادی است، ظلم و ستم تباہ گردد:

مخوان ای جغد شب لالایی شوم / که پشت پرده بیدار است خورشید  
(همان: ۲۲).

۱-۸-۳. رنگ‌ها

### رنگ سیاه و سپید

رنگ سپید غالباً نماد آرامش، صلح و پاکی است. البته گاهی رنگ سپید برای ملحقات مرگ نیز استفاده می‌شود. «پوشیدن کفن سفید برای مردگان، نماد آرزوی سعادت‌مندی و عاقبت به‌خیری در جهان برین است» (نیکوبخت، ۱۳۸۴: ۲۱۶). ابتهاج در اشعار خود از رنگ سپید به عنوان نماد آزادی استفاده کرده است. رنگ سیاه نیز نماد ظلم،

وحشت و غم است. «سیاه از نظر نمادگرایی، اغلب به عنوان سرد، منفی، ضد رنگ تمام رنگ‌ها شناخته می‌شود» (شوالیه، ۱۳۷۸: ۲/۶۹۳-۶۹۴). در شعر زیر از سایه، سپید نماد آزادی و آرامش و سیاه نماد ظلم و ستم است: گذشت عمر و به دل عشوه می‌خریم هنوز که هست در پی شام سیاه، صبح سپید (ابتهاج، ۱۳۶۰: ۱۰۵).

### رنگ سبز و سرخ

سبز نشانه‌ی طراوت و شادابی و زندگی دوباره است. «سبز، در برگیرنده، آرام‌بخش، تازه کننده و آهنگین است» (شوالیه، ۱۳۷۸: ۲/۵۱۷). سایه از رنگ سبز در اشعارش به عنوان نمادی برای رهایی از ظلم و درد بهره برده که معمولاً با رنگ سرخ همراه است. رنگ سرخ را نماد حیات و زندگی و عامل مؤثری در سازندگی و تشدید رویش گیاهان و بیان کننده‌ی هیجان و شور دانسته‌اند» (یوهانس، ۱۳۶۷: ۲۴۱). سرخ در فرهنگ عاشورایی و حماسی ایران نماد خون شهیدان است و «از لحاظ نمادین شبیه به خونی است که در هنگام پیروزی ریخته می‌شود» (لوشر، ۱۳۸۱: ۸۷). رنگ‌ها سبز و سرخ در شعر سایه معمولاً نماد شادابی، خوشبختی، پیروزی، رهایی و آزادی است: بلب عاشق بخوان به کام دل خویش باغ تو شد سبز و سرخ گل به بر آمد (ابتهاج، ۱۳۶۰: ۱۱۸).

### ۱-۸-۴. اشیاء

#### چراغ

چراغ از جمله نمادهایی است که در شعر سایه با شب معنا می‌یابد. «نمادگرایی چراغ به تابش نور بستگی دارد» (شوالیه، ۱۳۷۸: ۲/۴۹۲). در برخی از اشعار ابتهاج، چراغ به عنوان نماد آزادی خواهان و مبارزانی است که شاعر از نبودشان افسوس می‌خورد. در شعر زیر که سایه آن را برای ناظم حکمت ران سروده است، چراغ نماد ناظم حکمت، مبارز راه آزادی است که چون چراغ نقشی هدایتگر برای مردمان روزگار خویش داشت: «جغدها/ در شب تب زده میهن ما/ می‌فشانند به خاک/ هر کجا هست چراغی تابان/ و گل و غنچه باغ ما را/ به ستم می‌ریزند» (ابتهاج، ۱۳۳۲: ۴۰).

در اشعار سایه چراغ گاهی با صبح معنای آزادی و پیروزی به خود می‌گیرد:

فروغ گوه‌ری از گنج‌خانه‌ی دل ماست چراغ صبح که برمی‌دمد ز بام شما (ابتهاج، ۱۳۷۸: ۱۲).

#### نتیجه‌گیری

در مورد نتایج به دست آمده از اندیشه‌های اجتماعی در شعر هوشنگ ابتهاج، می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد: (۱) نابرابری اجتماعی، (۲) آشکار ساختن خفقان جامعه؛ (۳) مبارزه با استبداد، (۴) دعوت به آزادی، (۵) گرامیداشت مبارزان راه آزادی (مرتضی کیوان قزوینی و ناظم حکمت‌ران)، (۶) برقراری صلح و آرامش در جهان و (۷) شکایت از بی‌تفاوتی انسان‌ها نسبت به یکدیگر. گفتنی است ابتهاج از سمبل نیز برای اندیشه‌های اجتماعی بهره جسته است. این سمبل‌ها عبارتند از: (شب، چراغ، صبح "سپیده و سحر"، خورشید "آفتاب"، جنگل، دریا، کبوتر، خروس، جغد، رنگ سیاه و سپید، رنگ سبز و سرخ).

#### منابع و مأخذ

قرآن کریم، ترجمه‌ی مهدی فولادوند

آشوری، داریوش (۱۳۵۳)؛ فرهنگ سیاسی، چاپ هفتم، تهران: مروارید.

آقابخش، علی و افشاری راد، مینو (۱۳۷۹)، فرهنگ علوم سیاسی، چاپ اول، تهران: چاپار.

ابتهاج، امیر هوشنگ (۱۳۳۲)، شبگیر، چاپ اول، تهران: زوار.



- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۴)، *راهی و آهی*، تهران: سخن.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۳)، *تاسیان*، تهران: کارنامه..
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۸)، *سیاه مشق*، تهران: کارنامه.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۶۰)، *یادگار خون سرو*، تهران: تهران: روس
- اقبال، ابراهیم و رسول‌زاده، حسین (۱۳۸۹)، «بررسی عناصر ساختار غزل‌های سیاسی - اجتماعی در اشعار هوشنگ ابتهاج و شفیعی کدکنی»، *مجله‌ی تاریخ ادبیات*، *دانشگاه شهید بهشتی*، شماره‌ی ۲، دوره‌ی ۶۱، صص: ۲۷-۴۴.
- براهنی، رضا (۱۳۷۱)، *طلا در مس*، چاپ اول، تهران: مؤلف.
- بهشتی، احمد (۱۳۹۲)، «دین و سیاست: صلح در نهج البلاغه»، *مجله‌ی درس‌هایی از مکتب اسلام*، شماره‌ی ۷، صص: ۱۶-۲۶.
- پارسانسب، محمد (۱۳۸۷)، *جامعه‌شناسی ادبیات فارسی (از آغاز تا سال ۱۳۵۷)*، چاپ اول، تهران: سمت.
- ترابی، علی اکبر (۱۳۷۶)، *جامعه‌شناسی ادبیات فارسی (جامعه‌شناسی در ادبیات)*، چاپ اول، تهران: فروغ آزادی.
- جرداق، جرج (۱۳۸۹)، *امام علی (ع)، صدای عدالت انسانی*، ترجمه‌ی سید هادی خسرو شاهی، قم: بوستان کتاب قم.
- جوئل، شارون (۱۳۸۹)، *ده پرسش از دیدگاه جامعه‌شناسی*، ترجمه‌ی منوچهر صوری، چاپ هشتم، تهران: نی.
- داربیدی، یوسف (۱۳۸۴)، «بررسی و شرح سمبول‌های شعر سهراب سپهری»، پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد، دانشگاه بوعلی سینا همدان، استاد راهنما: علی محمدی.
- رحیمی، ابوالقاسم (۱۳۸۷)، «*انوار سهیلی و نهاد حکومت*»، مجموعه‌ی مقالات همایش نکوداشت ملّا حسین واعظ کاشفی سبزواری، چاپ اول، سبزواری: بیهق.
- سپانلو، محمدعلی (۱۳۷۰)، *یادنامه‌ی ناظم حکمت*، چاپ دوم، تهران: چشمه.
- ستاری، جلال (۱۳۶۶)، *رمز و مثل در روان کاوی*، تهران: توس.
- ستایشگر، مهدی (۱۳۷۶)، *نام‌نامه‌ی موسیقی ایران زمین*، چاپ اول، تهران: اطلاعات.
- سلطانی، پوران (۱۳۵۸)، «مردی که شب به سلام آفتاب رفت»، *مجله‌ی دنیا*، شماره‌ی ۳، صص: ۶۳-۷۸.
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۲)، *نگاهی به سهراب*، تهران: صدای معاصر.
- شوالیه، ژان (۱۳۷۸)، *فرهنگ نمادها*، ترجمه‌ی سودایه فضایی، چاپ اول، تهران: جیحون.
- عابدی، کامیار (۱۳۷۷)، *در زلال شعر، زندگی و شعر امیر هوشنگ ابتهاج*، چاپ اول، تهران: ثالث.
- کمالی، علی (۱۳۷۹)، *مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی نابرابری‌های اجتماعی*، چاپ نخست، تهران: سمت.
- مساواتی‌آذر، مجید (۱۳۷۲)، *مبانی جامعه‌شناسی*، چاپ نخست، تهران: احرار.
- مسکوب، شاهرخ (۱۳۸۲)، *کتاب کیوان*، چاپ اول، تهران: نادر.
- معین، (۱۳۷۵)، *فرهنگ فارسی*، ج ۶، چاپ نهم، تهران: امیرکبیر.
- محمد نیکویخت، ناصر و قاسم‌زاده، سید علی (۱۳۸۴)، *زمینه‌های نمادین رنگ در شعر معاصر (با تأکید بر اشعار نیما، سپهری و موسوی گرمارودی)*، نشریه‌ی دانشگاه شهید باهنر کرمان، شماره‌ی ۱۸، صص: ۲۰۹-۲۳۸.
- محمدی، حسن علی (۱۳۷۹)، *از بهار تا شهریار*، چاپ چهارم، تهران: ارغنون.
- معین، محمد (۱۳۷۵)، *فرهنگ فارسی*، ج ۶، چاپ نهم، تهران: امیرکبیر.
- واحد دوست، مهوش (۱۳۸۱)، *رویکردهای علمی به اسطوره‌شناسی*، تهران: سروش.
- هافتسد، گریت (۱۳۸۸)، *فرهنگ و سازمان‌ها، نرم‌افزار ذهن (همکاری‌های میان‌فرهنگی و اهمیت آن برای بقا)*، مترجمین سید محمداعرابی، سید هاشم هدایتی و مجید محمودی، چاپ نخست، تهران: علم.
- هژیر کلالی، مرضیه سادات (۱۳۹۰)، «نقش و نماد کبوتر در ادبیات فارسی تا قرن نهم»، پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد، دانشگاه بیرجند، استاد راهنما: مرادعلی واعظی.
- یوهانس، اتین (۱۳۶۷)، *کتاب رنگ*، ترجمه‌ی محمدحسین حلیمی، تهران: سوره.
- یوسفی اروند، صغری (۱۳۸۴)، «*تحلیل و بررسی درون مایه شعر سپید و نیمایی عصر انقلاب اسلامی ایران (امین پور، حسینی، قزوه و هراتی)*»، پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران مرکز: استاد راهنما: علی محمد گیتی فروز.